

# بر دوراهی دفاع و قضاوت

## فرشته سلیمانی

بزرگسالان قلم زده است. خُب، کار مشکلی به نظر می‌رسد، این‌که مجبور باشی تقریباً کلمه به کلمه حرف‌هایت را برای مخاطبت توضیح بدهی. آخر همه نوجوانان که مثل تئودور بون با اصطلاحات حقوقی آشنا نیستند! سخت‌تر و کسالت‌بارتر از آن این است که این وظیفه را به‌عهده تئو بگذاری و همه توضیحات را در قالب پاسخ‌های او به سؤالات همکلاسی‌هایش در داستان بگنجانی. هرچند که بخشی از این پرسش و پاسخ‌ها برای فضاسازی داستان، نشان دادن جایگاه تئو در بین همسالانش و به عبارت دقیق‌تر برجسته‌سازی ویژگی‌های شخصیتی او لازم به‌نظر برسد:

«— این روزها خیلی اسقاط حق دعوی اتفاق می‌فته. معنیش اینه که کسی که خونه‌اش در رهن بانکه نمی‌تونه قسط‌هاشو بپردازه و بانک خونه رو جای طلبش برمی‌داره.

— من اصلاً متوجه نمی‌شم.

— خُب ببین. ماجرا این جوریه.

تئو یک تکه کاغذ برداشت و آن را وسط میز گذاشت.

— فرض کن این یه خونه است و تو می‌خواهی بخریش. قیمتش صد هزار دلار. و از اون جایی که تو صد هزار دلار نداری، میری بانک و وام می‌گیری.

یک کتاب در کنار کاغذ گذاشت.

— این هم بانکه.

— خُب؟

— بانک بهت صد هزار دلار وام میده. حالا تو می‌تونی خونه رو از صاحبش بخری. تو قبول می‌کنی که برای سی سال ماهی مثلاً پونصد دلار به بانک بدی.

— سی سال؟

— آره معمولاً این جوریه. بانک بابت پولی که بهت میده یه مقداری بیشتر ازت پس می‌گیره. به این پول اضافی میگن سود پول...»

تئودور خیلی باحوصله است و از آن مهم‌تر خیلی خوب بلد است حرف‌هایش را تفهیم کند و تا وقتی که مسئله‌ای را برای مخاطبش روشن نکند، از توضیح و تشریح و مثال آوردن دست‌بردار نیست! به عبارتی، انتقال دانسته‌هایش را از هیچ‌کس دریغ نمی‌کند و اتفاقاً این ویژگی تئو بسیار به کار نویسنده می‌آید تا به این وسیله کلماتی را که برای مخاطبان نوجوان بیگانه‌اند، در پاورقی توضیح ندهد.

اما سندی کو، هم‌صحبت تئو در جمله‌های بالا، از این جهت



تئودور بون، وکیل نوجوان. جان گریشام. ترجمه میلاد فشمی. تهران: بهنام، ۱۳۸۹. ۲۳۲ ص. ۴۰۰۰۰ ریال.

چندان هم دور از ذهن نیست که یک پسر نوجوان بتواند مرجع حقوقی معتبری برای اطرافیانش باشد! نوجوانی که بیشتر از هرکس در آن سن و سال از قانون سر در می‌آورد و به داسرا رفت و آمد دارد. نه، زیاد عجیب نیست، البته به شرطی که پدر و مادرش هردو وکیل باشند؛ آن هم در شهر کوچکی مثل استراتنبورگ، با یک دادسرای کوچک.

اما پدر و مادر تئو، هیچ‌کدام در شاخه جنایی فعالیت نمی‌کنند و وکلای طلاق یا وکلای معاملات ملکی اصولاً پا توی کفش وکلای پرونده‌های جنایی نمی‌کنند و حتی شاید علاقه یا فرصتی برای پیگیری دادگاه یک پرونده جنایی هم نداشته باشند. با این حال تئو دوست ندارد تسلی بخش زن‌های گریانی باشد که از دست شوهرانشان به یک وکیل پناه می‌آورند. او همچنین هرگز نمی‌خواهد مثل یک وکیل دفتری، تمام روز را در اتاقی با پرونده‌های خسته‌کننده سر کند. فقط و فقط دادگاه! این همان چیزی است که تئو می‌خواهد. او دوست دارد در فضای دادگاه قدم بزند و چشم توی چشم قاضی، در نهایت وقار از موکلش دفاع کند. اما از طرفی بسیار مایل است که روی صندلی باشکوه مخصوص قاضی بنشیند و بی طرفانه دادگاه را مدیریت کند، تنها برای برقراری عدالت.

شخصیت اصلی داستان جان گریشام خودش هم نمی‌داند که بیشتر ترجیح می‌دهد یک وکیل مشهور باشد یا یک قاضی عادل. این تردید شخصی، تردیدی است که تا انتهای کتاب، ذهن مخاطب را درگیر می‌کند و بالاخره در فصل آخر کتاب، همگام با تئودور که شیفته اقتدار و توانایی‌های مدیریتی قاضی گانتری شده، به نتیجه می‌رسد: تئو می‌تواند یک قاضی باکفایت باشد؛ البته اگر زنده بماند! به این ترتیب احتمالاً پیشاپیش این انگیزه در ذهن‌تان ایجاد خواهد شد که اگر جلد دومی هم برای کتاب در کار باشد، بخرید و بخوانیدش. کما این‌که نویسنده هم با قراردادن پایانی باز برای داستان، امکان نگارش جلد دوم را از بین نبرده است.

خواننده کتاب تئودور بون، وکیل نوجوان، یک رمان جنایی — حقوقی را پیش روی خود می‌بیند؛ رمانی برای گروه سنی نوجوان، از نویسنده مشهوری که بیش از دو دهه در همین سبک برای

خسته نمی‌کند. به عبارتی، برخلاف خیلی از رمان‌های پلیسی و جنایی، مظنونین به قتل، یکی پس از دیگری تیرنه نمی‌شوند تا نویسنده در انتها با استدلال‌های عجیب و غریب، یکی از شخصیت‌های فرعی را به عنوان قاتل معرفی کند. پرهیز از کاربرد این راهکار قدیمی و شگرد شناخته‌شده برای افزودن به هیجان ماجرا، کتاب را از پیچ‌وخم‌های مرسوم داستان‌های جنایی دور کرده است. شاید به همین خاطر است که حضور موکلان تئو در جریان داستان، نه تنها زاید نیست که جذاب به نظر می‌رسد.

همچنان‌که عبارت «تئودور بون، وکیل نوجوان» برای عنوان کتاب برگزیده شده، تا انتهای داستان شاهد دغدغه‌هایی هستیم که فقط برای یک وکیل وجود دارد. به عبارتی «وکیل نوجوان» تنها به عنوان یک توصیف صوری از شخصیت تئودور مطرح نمی‌شود؛ او واقعاً در حدّ یک وکیل می‌داند و اگر قرار باشد او را در یک عبارت توصیف کنیم، قطعاً «وکیل نوجوان» خواهد بود. با این حال تئودور شخصیت افسانه‌ای ندارد و خودش هم می‌داند که ناچار است بعضی کارها را به کمک بزرگ‌ترها انجام دهد از جمله ارائه مدرک جرم آقای دافی به قاضی.

در انتها جا دارد از مترجم تشکر کرد که دست‌تنها و بدون کمک ویراستار موفق شده در مجموع ترجمه‌ای خواندنی ارائه دهد. گرچه هنوز هم غلط‌های حروف‌نگاری و ویرایشی‌ای هست که ممکن است خاطر خواننده را آزرده سازد.

حوصله می‌کند و به همه حرف‌های او گوش می‌دهد که به یک سری اطلاعات نیاز دارد تا راه‌حلی برای مشکلش پیدا کند. در حالی که خواننده کتاب، به عنوان شخص سومی که شاهد مکالمات آن‌هاست، چنین انگیزه‌ای ندارد و ممکن است از طولانی شدن گفت‌وگوها و بعضی اوقات توضیح اصطلاحات روشن و پرکاربرد مثل «سود پول» خسته شود. به خصوص که سندی کو شخصیتی فرعی است که تنها در همین چند صفحه در داستان حضور دارد و غرض از طرح مشکل او هم صرفاً معرفی بیشتر قهرمان داستان یا همان تئو است. البته تکیه کلام‌ها، علائق و عادت‌های شخصیت اول داستان، باید به مخاطب شناسانده شوند اما به نظر می‌رسد که این ویژگی‌ها می‌توانستند از طریق مکالمات و مشاوره‌های حقوقی موجزتری هم منتقل شوند.

تئودور بون به اندازه یک وکیل سرشناس موکل دارد؛ موکلان نوجوانی که کارمزدی نمی‌پردازند و بیشتر مواقع به مشاوره حقوقی نیاز دارند؛ از همان سندی کوی بیچاره گرفته تا خانم گلوریای دفتردار (که نوجوان هم نیست) و یا هالی، یکی از دختران زیبای مدرسه که تئو برای پیگیری ماجرای فرار کردن سگش تا دادگاه حیوانات همراهی‌اش می‌کند.

جالب این که این مشاوره‌های حقوقی بی ربط به موضوع داستان، نه تنها ذهن را از مسیر اصلی منحرف نمی‌کنند، بلکه برعکس، راه رفتن در این مسیر کم پیچ‌وخم را جذاب می‌سازند و ماجرای آن‌ها (به استثنای آموزش‌های طولانی تئو) مخاطب را

